

## روش تحلیل تئوری؛ روشی تحلیلی برای شناخت عملکرد و منطق مواجهه نظریه‌های علوم انسانی با مسائل جامعه حسین میرچراغ‌خانی<sup>۱</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۲۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۲۴

### چکیده:

تئوری‌های علمی در مواجهه با مسائل جامعه از منطق مشخصی پیروی می‌کنند. تحلیل عملکرد نظریه‌های علوم انسانی نسبت به مسائل جامعه هدف این مقاله است. اینکه نظریه‌های علوم انسانی بر اساس چه منطقی با مسائل جامعه مواجه می‌شوند پرسش اصلی مقاله است. در پاسخ این پرسش از مبنای فلسفی اتحاد علم، عالم و معلوم استفاده گردید. یافته‌های مقاله که با روش توصیفی و تحلیلی بدست آمد نشان می‌دهد که تحلیل چهار رکن عملکردی نظریه‌ها یعنی؛ ۱- شناخت عملکرد نظریه در فهم مسائل جامعه ۲- شناخت عملکرد نظریه در شرح مسائل جامعه ۳- شناخت عملکرد نظریه در پذیرش مسائل جامعه ۴- شناخت عملکرد نظریه در حل مسائل جامعه، منطق مواجهه نظریه را به تصویر می‌کشد. هر کدام از ارکان چهارگانه مذکور سه اصل یا سه پرسش اصلی را مطرح می‌کند که در مجموع هر نظریه در معرض دوازده پرسش کلیدی قرار می‌گیرد، نوع پاسخ به این دوازده پرسش نشان دهنده عملکرد و منطق مواجهه نظریه با مسائل است. شناخت منطق مذکور که تحلیلی روشمند از عملکرد و نوع مواجهه نظریه با مسائل را ارائه می‌دهد « روش تحلیل تئوری» نام گرفت. این روش ظرفیتی مناسب برای ارزیابی عملکرد و میزان صلاحیت نظریه‌های علوم انسانی موجود برای حل مسائل جامعه است.

**واژگان اصلی:** روش، روش تحلیل تئوری، نظریه، علوم انسانی، مسائل جامعه.

## مقدمه

پیش فرضی انتقادی در جامعه علمی ایران وجود دارد مبنی بر اینکه نمی توان مسائل و مشکلات جامعه را با نظریه های موجود علوم انسانی حل کرد. این پیش فرض با اینکه در بین اهل علم به باوری نسبتاً عمومی تبدیل شده است (ر.ک. زرشناس، ۱۳۹۷) اما توضیحی منطقی برای چرایی عملکرد ضعیف نظریه های موجود ارائه نشده است. به عبارت دیگر در پاسخ به این پرسش که چرا نظریه های موجود ناکارآمد هستند؟ و چگونه می توان ناکارآمدی نظریه های موجود را تحلیل کرد؟ پاسخ روشمندی داده نشده است. پاسخ ندادن به این پرسش ها به معنای از بین رفتن اهمیت این نوع پرسش ها نیست، بی توجهی به شناخت تئوری ها انحراف در واقعیت های علمی را در پی دارد، این همان چیزی که علامه جعفری نسبت به آن هشدار داده است: «یکی از حساس ترین و مهم ترین مسائلی که باید در مباحث مربوط به شناخت دقت شود فرضیه و نظریه است، زیرا این دو پدیده گاهی رنگ شناخت های علمی را مات و گاهی مسامحه در مفهوم علم، رنگ این دو پدیده را چنان تند و جالب می کند که به جای علم واقعی استخدام می شوند.» (جعفری، ب، ۱۳۹۹: ۱۸۰)

فراوانی نظریه های علوم انسانی در جامعه ایران به گونه ای است که می توان در اکثر زمینه های اجتماعی و سیاسی نظریه ای را معرفی و برای حل مسائل پیشنهاد داد. اما واقعیت های جامعه علمی نشان می دهد که این پیشنهادها نتوانسته اند پاسخگوی نیازهای علمی و گزینه مناسبی برای حل مسائل جامعه ایران باشند. بخش زیادی از این ناکارآمدی به دلیل وجود نظریه های غیردینی و غیربومی است، این نوع نظریه ها برای حل مسائل جوامع و فرهنگ دیگری تولید شده اند. بنابراین صرف تطبیق موضوعی و تشابه اسمی نظریه با مسائل نمی تواند دلیلی بر ظرفیت نظریه برای حل مسائل باشد. شناخت عملکرد متفاوت نظریه ها با مسائل جامعه نیازمند شناخت نوع تحلیلی است که نظریه ها نسبت به مسائل دارند.

ارائه تحلیلی منطقی برای شناخت نوع مواجهه نظریه های علوم انسانی با مسائل جامعه این حُسن را دارد که ناکارآمدی نظریه های موجود در حل مسائل را علی رغم تطابق موضوعی و تشابه اسمی توضیح می دهد. در این صورت می توان به مجموعه ای از پرسش های مرتبط با ناکارآمدی نظریه های موجود در حل مسائل جامعه پاسخ داد. پرسش های مانند اینکه چرا برخی از پدیده ها یا تحولات با اینکه تطابق موضوعی و تشابه اسمی با نظریه دارند اما نظریه آنها را نمی بیند؟ چرا نظریه ها علی رغم تشابه و تطابقی که با موضوع مساله دارند در دیدن و ندیدن برخی مسائل با

یک دیگر تفاوت دارند؟ چرا برخی نظریه‌های مرتبط با جامعه در مواجهه با ناهنجاری‌های جامعه سکوت می‌کنند؟ چرا نظریه‌هایی که قلمرو موضوعی واحدی دارند درک یکسانی از تفسیر و توصیف پدیده‌ها ندارند؟ چرا برخی نظریه‌ها علی‌رغم ماهیت اجتماعی که دارند اما نمی‌توانند تغییرات و تحولات اجتماعی یک جامعه را تبیین کنند؟ این پرسش‌ها و پرسش‌های از این نوع نشان می‌دهد که نظریه‌های علوم انسانی علی‌رغم تطابق موضوعی و تشابه اسمی در مواجهه و تحلیل مسائل عملکرد یکسانی ندارند. پاسخ به اینکه چرا و چگونه نظریه‌ها یکسان عمل نمی‌کنند نیازمند تحلیلی منطقی و روشمند است. در این مقاله معیاری روشمند با هدف نشان دادن تحلیل منطقی چرایی و چگونگی این نگاه متفاوت ارائه می‌گردد.

برای تحقق این هدف روشی با عنوان «روش تحلیل تئوری» ارائه می‌شود که قادر است منطق مواجهه نظریه‌های علوم انسانی با مسائل اجتماعی و سیاسی را توضیح دهد. استفاده از این روش به شناخت عینک‌های متفاوتی که نظریه‌های علوم انسانی به چشم می‌زنند کمک می‌کند. در صورتی که این مقاله به هدف خود دست پیدا کند امکان شناخت و ارزیابی روشمند از نظریه‌ها بیشتر می‌شود و در نتیجه آن می‌توان چگونگی موضوع گیری و چرایی ناکارآمدی نظریه‌های حاضر در جامعه علمی را نسبت به پدیده‌ها و مسائل اجتماعی تبیین کرد.

درباره پیشینه و نوع پژوهش‌های مرتبط با موضوع مقاله می‌توان به مصادیقی از پژوهش‌های اندیشمندان بومی و غیربومی اشاره کرد. در نمونه پژوهش‌های بومی مقاله «روش شناسی بنیادین تکوین نظریه‌های علمی» (پارسانیا: ۱۳۹۲) اثر حمید پارسانیا قابل ذکر است. پارسانیا در روش شناسی بنیادین نشان می‌دهد که یک نظریه چگونه و در چه بستر معرفتی تولید و تکوین پیدا می‌کند. همچنین توضیح می‌دهد که یک نظریه چه نسبتی با فرهنگ خودی و غیر خودی دارد. در نمونه غیربومی پیشینه پژوهش می‌توان به کتاب «فهم نظریه‌های سیاسی» (اسپریگنز: ۱۴۰۰) اثر توماس اسپریگنز اشاره کرد. دغدغه اسپریگنز نشان دادن چگونگی تولید نظریه‌های سیاسی و چگونگی فهم نظریه‌های سیاسی است. اسپریگنز با نشان دادن مسیری که نظریه تولید می‌شود تلاش می‌کند تا فهمی از نظریه‌های علمی بدست بدهد. اما مقاله حاضر نه به دنبال تبیین چگونگی تولید نظریه است و نه دنبال چگونگی فهم و درک نظریه، بلکه تلاشی است برای ارائه شناخت و توضیحی منطقی از عملکرد نظریه‌های علوم انسانی در مواجهه با مسائل جامعه، از آنجا که هر نظریه در مواجهه با پدیده‌ها و مسائل ویژگی منحصر به فرد خود را دارد، در ادامه این ویژگی‌های

منحصر به فرد با «روش تحلیل تئوری» به مثابه روشی تحلیلی برای تبیین عملکرد نظریه‌ها با پدیده‌ها و مسائل جامعه به تصویر کشیده می‌شود.

## ۲- مبانی نظری و بستر معرفتی روش تحلیل تئوری

هر رویکرد و روشی در عرصه علم در بستر معرفتی مختص به خود تولید و تکوین می‌یابد، روش تحلیل تئوری» نیز مبتنی بر مبانی معرفتی اسلام قوام یافته و انسجام وجودی آن با استناد به مبانی دانش اسلامی توجیه می‌شود. بنیان فلسفی روش تحلیل تئوری بر مبنای اتحاد عالم، علم و معلوم استوار شده است. اتحاد عالم، علم و معلوم که در حکمت متعالیه پذیرفته شده است (صدرالدین شیرازی، اسفار، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۲۶۴-۲۶۵) لوازمی دارد از جمله اینکه نظریه‌ها که از آنها به قلب علم تعبیر می‌شود همان علمی هستند که با عالم یعنی نظریه پرداز اتحاد دارند به عبارت دیگر رابطه این علم و عالم با معلوم رابطه‌ای از نوع اتحاد است. معلوم همان تحلیلی است که عالم به وسیله علم از پدیده‌های اجتماعی دارد. این ارتباط نشان می‌دهد مواجهه نظریه‌های علوم انسانی با مسائل جامعه قضیه‌ای منحصر در خود نظریه نیست بلکه این مواجهه از ارتباط اتحادی که بین عالم و علم وجود دارد اثر می‌پذیرد، به عبارت دیگر عالم یعنی کسی که نظریه پردازی کرده است همواره در نوع مواجهه نظریه با مساله سهم دارد.

موضوع مهم دیگر اتحاد یا انقطاع عالم از علم است. به عبارت دیگر آیا عالم همیشه با علمی که تولید کرده است اتحاد دارد یا می‌تواند بین عالم و علم انقطاع رخ دهد. برای مثال وقتی ملاصدرا به مثابه عالم نظریه حرکت جوهری را به مثابه علم تولید می‌کند آیا اتحاد ملاصدرا با حرکت جوهری اتحادی دائمی و از نوع تضایفی است یا امکان انقطاع ملاصدرا از حرکت جوهری امکان پذیر است. اگر قائل به وحدت عالم با علم باشیم باید بپذیریم اتحاد ملاصدرا با نظریه حرکت جوهری اتحادی غیر قابل انقطاع است زیرا نظریه حرکت جوهری چشمی است که ملاصدرا به وسیله آن پدیده‌ها و مسائل را دیده و تحلیل کرده است. در این صورت اگر فرد دیگری از نظریه حرکت جوهری برای شناخت یا حل مساله‌ای بهره می‌برد در واقع با استفاده از چشم ملاصدرا یا عینک ملاصدرا به مساله نگاه می‌کند. بنابراین اتحادی که در اینجا بین فرد ثانی (کسی که از نظریه استفاده می‌کند) و معلوم ایجاد می‌شود اتحادی ساختگی و اعتباری است. برای مثال کسی که از نظریه مثل افلاطونی برای تحلیل مسائل استفاده می‌کند نوعی اتحاد ساختگی

با نظریه مُثل افلاطونی درست می‌کند و برای شناخت در همان مسیری که افلاطون مشخص کرده است گام بر می‌دارد، بنابراین لایه اصلی این اتحاد همان اتحاد افلاطون با علم است و عالم استفاده کننده صرفاً از مسیری که افلاطون معرفی کرده است حرکت می‌کند. به عبارت دیگر چون نظریه‌ها دست آورده‌های علمی عالم هستند همچنان به مثابه علم با عالم خود اتحاد دارند هرچند افراد دیگری برای مقاصد خود از این نظریه‌ها استفاده کنند بر همین اساس نظریه‌ها همانگونه که نظریه‌پرداز اراده کرده است با پدیده‌ها و مسائل مواجه می‌شوند. استفاده دیگران از این نظریه به معنای استفاده کردن از عینک نظریه پرداز برای شناخت مسائل و پدیده‌های اجتماعی است. به تعبیر علامه جعفری: «محققی که درباره طبیعت بشر بدبین است، مانند ماکیاوولی، بدون تردید نمی‌تواند این عینک را از دیدگاه خود در تفسیر و تحلیل و شناخت تمدن‌ها کنار بگذارد. بر عکس کسی که طبیعت بشری را نیکو می‌داند و به طبیعت بشری خوش بین است نتایجی که از دلایل خود خواهد گرفت مخالف نتایج محقق بدبین خواهد بود.» (جعفری، الف، ۱۳۹۹: ۱۸۳)

موضوع مهم دیگر این است که دانش هر عالم به مثابه افزایش وجودی و امتداد وجودی آن عالم است. نظریه تولید شده به مثابه قلب دانش بخشی از وجود تصویری نظریه پرداز است که نظریه پرداز با کسب این علم وجود خودش را گسترش داده است، در واقع این رابطه هیچگاه گسسته نمی‌شود هر چند که علم (نظریه‌ها) به مثابه یک وجود مستقل به رسمیت شناخته شود. چون محال نیست که دو موجود به یک وجود نسبت داده شوند، و این همان چیزی که ملاصدار در نقد ابن سینا در تأکید بر اتحاد عالم و معلوم بیان می‌کند ملاصدار می‌نویسد: «بلکه هر دو، دو موجوداند به یک وجود، و این معنی محال نیست که معانی متغایر و غیرهم به یک وجود موجود باشند.» (صدرالدین شیرازی، ج ۳: ۲۶۸)

در نهایت با توجه به مبانی فلسفه اسلامی که علم، عالم و معلوم با یک دیگر اتحاد دارند. وقتی نظریه علمی تولید می‌شود نوع مواجهه آن با پدیده‌ها و مسائل جامعه تابعی از اراده نظریه پرداز یا همان عالم است، به همین دلیل برای درک چگونگی مواجهه نظریه با پدیده‌ها و مسائل باید به مبانی و نوع داده‌های که نظریه پرداز استفاده کرده است توجه کرد، زیرا هیچگاه بین عالم و علمی که تولید کرده است گسست رخ نمی‌دهد هر چند علم وجودی به ظاهر مستقل پیدا کند. در چنین شرایط وقتی اهل علم از نظریه یک نظریه‌پرداز استفاده می‌کنند در واقع با چشم و عینکی به پدیده‌ها و مسائل نگاه می‌کنند که نظریه‌پرداز و صاحب نظریه به پدیده‌ها و مسائل نگاه کرده است.

اهمیت موارد مذکور در این است که با شناخت چگونگی تحلیل مسائل از نگاه نظریه می‌توان به چگونگی نگاه نظریه‌پرداز نسبت به مسائل پی‌برد. در این صورت می‌توان به میزان کارآمد بودن یک نظریه در جامعه شناخت پیدا کرد. روش تحلی تئوری با پیش فرض اتحاد عالم، علم و معلوم به صورت قابل توجهی چگونگی نگاه و مواجهه یک نظریه با مسائل را به تصویر می‌کشد. به عبارت دیگر نشان می‌دهد که هر نظریه چگونه و با چه فرایندی با مسائل مواجه می‌شود و چگونه به حل و پاسخگویی مسائل می‌پردازد.

### ۳- ارکان اصلی روش تحلیل تئوری

روش تحلیل تئوری از چهار رکن و موضوع اصلی به همراه دوازده پرسش کلیدی تشکیل شده است، که هر کدام از این ارکان و پرسش‌ها به مثابه یک فرآیند نشانه دهنده عملکرد نظریه است. طرح این پرسش‌ها پژوهشگر را قادر می‌سازد چرایی و چگونگی نگاه و نوع منطق مواجهه یک نظریه با پدیده‌ها و مسائل اجتماعی را شناسایی کند. جدول زیر نشان دهنده ساختار مفهومی و شکلی روش تحلیل تئوری است.

ساختار مفهومی و شکلی «روش تحلیل تئوری»		
ارکان	موضوعات اصلی	پرسش‌های کلیدی
۱- نظریه و فهم مسائل	نظریه و چگونگی دیدن پدیده‌ها و مسائل	نظریه چگونه پدیده‌ها و مسائل پیرامونی خود را می‌بیند؟
	نظریه و چگونگی شناخت مسائل	نظریه از بین پدیده‌های که مشاهده می‌کند چگونه مسائل را شناسایی می‌کند؟
	نظریه و چگونگی پیش بینی مسائل	نظریه چگونه مسائل بالقوه مرتبط با پدیده‌ها را پیش بینی می‌کند؟
۲- نظریه و شرح مسائل	نظریه و چگونگی توصیف مسائل	نظریه مسائل شناسایی شده یا پیش بینی شده را چگونه توصیف می‌کند؟
	نظریه و چگونگی تبیین مسائل	نظریه مسائل شناسایی شده یا پیش بینی شده را چگونه تبیین می‌کند؟
	نظریه و چگونگی معنا بخشی به مسائل	نظریه مسائل شناسایی شده یا پیش بینی شده را چگونه معنا بخشی می‌کند؟
۳- نظریه و پذیرش مسائل	نظریه و چگونگی عمویش‌نگاری مسائل	نظریه چگونه مسائل را در قلمرو موضوعی خود وارد می‌کند؟
	نظریه و چگونگی اهمیت و اولویت بندی مسائل	نظریه چگونه اهمیت و اولویت بندی مسائل پیش آمده را مشخص می‌کند؟
	نظریه و چگونگی نسبت سنجی وضع مطلوب با مسائل	نظریه چگونه مساله را با وضعیت مطلوب خود نسبت سنجی می‌کند؟
۴- نظریه و حل مسائل	نظریه و چگونگی انتخاب مبنا و پارادایم حل مسائل	نظریه چگونه مبنا و پارادایم حل مسائل را تعیین می‌کند؟
	نظریه و چگونگی تعویز استراتژی‌های حل مسائل	نظریه چگونه وجه استراتژی برای حل مساله ارائه می‌کند؟
	نظریه و چگونگی پیشنهاد روش و راهکار حل مسائل	نظریه چگونه روش‌ها و راهکارهای حل مسائل را پیشنهاد می‌کند؟

### ۳-۱. رکن اول: نظریه و فهم مسائل

درباره چگونگی فهم مسائل سه موضوع اصلی و سه پرسش مورد توجه قرار می‌گیرد. **نخست:** نظریه و دیدن پدیده‌ها و مسائل؛ یعنی نظریه چگونه پدیده‌ها و مسائل پیرامونی خود را می‌بیند. زیرا هر نظریه به میزان دید و قدرت شناختی که دارد قادر به دیدن پدیده‌های پیرامون خود

می‌باشد. **دوم:** نظریه و شناخت مسائل؛ نظریه از بین پدیده‌های که مشاهده می‌کند چگونه مسائل را شناسایی می‌کند. **سوم:** نظریه و پیش‌بینی مسائل؛ در صورتی که مسائل بالقوه‌ای نسبت به پدیده‌های مورد نظر وجود دارد نظریه چگونه مسأله یا مسائل بالقوه را پیش‌بینی می‌کند. در ادامه برای توضیح و تطبیق رکن اول یعنی نظریه و فهم مسائل موضوعات اصلی و پرسش‌های سه‌گانه این رکن بررسی می‌گردد.

### ۱-۳-۱. نظریه چگونه مسائل و پدیده‌های پیرامونی خود را می‌بیند؟

پاسخ به این پرسش که نظریه‌ها چگونه مسائل و پدیده‌های پیرامونی خود را می‌بینند؟ بیش از هر چیز با قدرت دید و افق معرفت‌شناختی نظریه در ارتباط است. نظریه‌ها برای دیدن پدیده‌های پیرامونی خود متکی به مبانی و ابزارهای معرفت‌شناختی هستند. به عبارت دیگر نظریه‌ها به میزان بهره‌مندی از ابزارهای معرفت‌شناختی می‌توانند مسائل و پدیده‌های پیرامونی خود را ببینند. برای نمونه در اینجا به افق معرفت‌شناختی چهار دسته از نظریه‌های علوم اجتماعی و تفاوت نگاه آنها در دیدن پدیده‌ها و مسائل اشاره می‌گردد.

**نظریه‌های پوزیتیویستی؛** این نوع از نظریه‌ها با افق دید تجربه‌گرایانه روش‌های طبیعی را به اجتماع سرایت می‌دهند و با همان افق دید مسائل و پدیده‌های جامعه انسانی را می‌بینند. آشکار است که این نوع از نظریه‌ها قادر نیستند پدیده‌ها و مسائل مرتبط با بُعد متافیزیکی و معنوی انسان را ببینند. عقل متکی به تجربه و بریده از وحی که پوزیتیویست‌ها از آن بهره می‌برند افق دیدی فراتر از قلمرو نیازهای طبیعی ندارد. پوزیتیویسم در هر دو شاخه کلاسیک و منطقی آن از محدودیت ابزارهای شناخت رنج می‌برند. در نظریه‌های پوزیتیویستی که معنای علم به دانش‌آزمون پذیر (*Science*) تقلیل داده شده است به لحاظ روشی بین علوم انسانی و علوم اجتماعی تفاوت وجود دارد. بنابراین در این نوع نظریه‌ها پدیده‌های انسانی که آزمون‌پذیر نیستند دیده نمی‌شوند (پارسا نیا، ۱۳۹۱: ۱۴)

**نظریه‌های تفهیمی؛** این نوع از نظریه‌ها با همان پایه پوزیتیویستی عمل می‌کنند با این تفاوت که بر فهم و تفسیر معنای کنش انسانی تمرکز دارند. هر چند توجه به معنای کنش انسانی پنجره شناختی جدیدی بر نظریه‌های تفهیمی باز کرده است و به آنها امکان شناخت بیشتری عطا کرده است با این وجود همچنان این نوع از نظریه‌ها نمی‌توانند پدیده‌ها و مسائل مرتبط با خلاءهای معنوی و متافیزیکی جامعه انسانی را ببینند.

**نظریه‌های انتقادی؛** در نظریه‌های انتقادی بین عقلانیت تجربی و ابزاری ارتباط برقرار می‌شود و این ارتباط از نقاط قوت نظریه‌های انتقادی است. اما محدودیت معرفت شناختی این نوع از نظریه‌ها در تقلیل دادن عقل به ارتباطات اجتماعی است. نظریه‌های هابرماس به عنوان نماینده نظریه‌های انتقادی با هویت بخشی ارتباطی و تاریخی به نسبت عقل دامن می‌زند که نتیجه آن رواج نسبت فهم در معرفت شناختی بشری است. نسبت در فهم یعنی نادیدگرفتن باورهای صادق و موجه که بی‌توجهی به آنها به معنای چشم بستن بر واقعیت و مسلمات علمی است.

**نظریه‌های اسلامی؛** در نظریه‌های برآمده از اسلام ناب با مجموعه‌ای از ابزارهای معرفت اعم از وحی، عقل، تجربه و شهود میدان و افق دید معرفت شناختی گسترده‌ای برای نظریه شکل می‌گیرد که قادر است علاوه بر پدیده‌ها و مسائل جهان مادی پدیده‌ها و مسائل مرتبط با روح انسان و تأثیرگذار بر جهان دیگر را مشاهده کند. در نظریه‌های اسلامی عقل نیز جایگاه رفیع‌تری نسبت به نظریه‌های پوزیتیویستی، تفهیمی و انتقادی دارد، زیرا عقل از هویت مجرد، متعالی و قدسی برخوردار است (پارسانیا، ۱۴۰۱: ۲۵۳) از بزرگترین انتقادهای اندیشمندان اسلامی به رویکردهای سه گانه فوق در همین تنزل دادن جایگاه عقل و محدود کردن افق دید به تجربیات است: «بیش مادی می‌گوید: من آنچه را که می‌بینم وجود دارد و هست. اما آنچه را من نمی‌بینم او نیست... این بیش مادی تنگ‌نظرانه، خودخواهانه و موجب محدودیت است» (خامنه‌ای، تفسیر سوره بقره: ۲۴/۰۷/۱۳۷۰) در توضیح باید گفت نظریه‌های اسلامی هر تحول، تغییر یا پدیده‌ای که بر سرنوشت معنوی و مادی انسان تأثیر می‌گذارد را می‌بینند و مورد توجه قرار می‌دهند. به همین دلیل نظریه‌های اسلامی حکمت محور هستند. منظور از حکمت یعنی رسیدن به حقیقت و ماهیت مساله همانگونه که هست. به تعبیر ملاصدرا: «حکمت عبارت است از معرفت اشیاء، و این اشاره است به اینکه کمالی در ادراک جزئیات نیست، چون آنها ادراکات متغیرند، اما ادراک حقایق و ماهیت آنها باقی‌اند و از تغییر و نسخ محفوظند.» (ملاصداری شیرازی، ج ۳، ۴۲۲)

از آنجا که قلمرو شناخت هر نظریه متکی به ابزارهای شناخت است به هر میزان که ابزارهای شناخت جامعیت داشته باشند به همان میزان قلمرو شناخت نظریه‌ها گسترش پیدا می‌کند. آنگاه که وحی به عنوان ابزار شناخت در کنار حس و تجربه و عقل قرار گیرد قلمرو شناخت نظریه‌های اسلامی نسبت به پدیده‌های اجتماعی بیشتر می‌شود. زیرا ابزار وحی به نظریه کمک می‌کند تا افق‌های فراتر از معرفت شناسی‌های مادی گرا را به نمایش بگذارد. «وجود در نواحی و مناطقی



که احساس آدمی قادر به درک آن نیست ادامه دارد، یعنی غیب عالم و این مرز جهانی‌ها و بینش‌های الهی با بینش‌های مادی است.» (خامنه‌ای، تفسیر سوره بقره، ۲۴/۰۷/۱۳۷۰) بنابراین با پذیرش وحی به مثابه یک ابزار شناخت قلمرو و افق دید نظریه پرداز اسلامی به شکل قابل توجهی گسترش پیدا می‌کند و مجموعه مسائل نشأت گرفته از واقعیت‌های متافیزیکی در قلمرو شناخت او قرار می‌گیرند.

نتیجه علمی توجه به میدان دید و افق معرفت شناختی نظریه‌های علوم انسانی و علوم اجتماعی این است که نباید انتظار داشت سیل گسترده نظریه‌های غیریومی و غیر اسلامی بتوانند مسائل و مشکلات جامعه اسلامی را حل کنند زیرا اساساً این نوع از نظریه‌های قادر به دیدن مسائل و دغدغه‌های مرتبط با جامعه اسلامی نیستند. بنابراین نمی‌توان از نظریه‌های که پدیده‌ها و مسائل جامعه اسلامی را نمی‌بیند انتظار حل مسائل جامعه اسلامی را داشت.

### ۲-۱-۳. نظریه از بین پدیده‌های مشاهده شده چگونه مسائل را شناسایی می‌کند؟

موضوع بحث در اینجا این است که نظریه از مجموعه تحولات، تغییرات و پدیده‌های که در محیط پیرامونی خود مشاهده کرده است چگونه از بین مشاهدات انجام شده مسائل را شناسایی می‌کند، به عبارت دیگر کدام یک از پدیده‌ها را به مثابه مساله شناسایی می‌کند یا کدام یک از پدیده‌های مشاهده شده را مستعد خلق و تولید مساله در آینده می‌بیند. به طور کلی هر نظریه علمی متناسب با مبانی خود برخی رویدادها و پدیده‌ها را مساله تلقی می‌کند. این تفاوت تلقی مختص به نظریه بومی و غیر بومی نیست حتی در بین نظریه‌های که در جامعه اسلامی وجود دارند و از مبانی معرفتی اسلامی بهره می‌برند نگاه یکسانی در شناسایی مسائل وجود ندارد. برای نمونه در نظریه‌های برآمده از مبانی روشنفکری و تجدد مآبانه از بین رفتن مرزبندی هویتی با فرهنگ‌های بیگانه به مثابه یک مساله شناسایی نمی‌شود. این در حالی است که در نظریه‌های دینی خصوصاً در اندیشه رهبران انقلاب اسلامی فقدان مرزبندی با فرهنگ بیگانه به مثابه یک مساله مهم قابل شناسایی است. این تفاوت نگاه را می‌توان با برخی جریان‌های سستی هم مشاهده کرد مثلاً جریان انجمن حجّیه فقدان حکومت و قدرت دینی در جامعه را مساله نمی‌داند این در حالی است که در اندیشه رهبران انقلاب اسلامی فقدان قدرت برای پیشبرد امور دینی یک مساله است که علاج آن تشکیل حکومت است. ریشه این تفاوت‌ها در شناخت مسائل معرفت شناختی است.

در نظریه‌های غیر اسلامی نیز نظریه‌ها هم کیش دید یکسانی نسبت به مسائل ندارند برای مثال در نظریه‌های لیبرالیسم کلاسیک هر چند پدیده نابرابری مشاهده می‌شود اما در این نظریه‌ها نابرابری به مثابه یک مساله شناسایی نمی‌شود بلکه به عنوان یک ویژگی طبیعی جامعه شناخته می‌شود. اما وقتی لیبرالیسم با تنش‌های اجتماعی برآمده از نابرابری مواجهه شد نگاه خود به تشخیص مساله را اصلاح کرد و روند دمکراتیک شدن را در پیش گرفت و با تلاش اندیشمندی چون بنتهام و جان استوارت میل از لیبرالیسم به لیبرال دمکراسی تغییر روش داد در نتیجه این تغییر، برابری اجتماعی و لزوم نقش آفرینی دولت در جامعه پذیرفته شد. (ر.ک. بشیریه، تاریخ اندیشه سیاسی در قرن بیستم، ۱۳۸۲) البته این تغییر رویکرد بیشتر در لیبرالیسم سیاسی اتفاق افتاده است اما در لیبرالیسم اقتصادی همچنان همان دیدگاه‌های لیبرالیسم کلاسیک وجود دارند و نابرابری اقتصادی آنچنانکه هایدک معتقد است و می‌نویسد بخشی از ویژگی طبیعی جامعه است. (ر.ک. هایدک، سراب عدالت اجتماعی، ۱۴۰۰)

نتیجه توجه به چگونگی شناسایی مساله از منظر نظریه این است که نظریه‌ها در مصداق شناسایی مساله با یک دیگر متفاوت عمل می‌کنند به عبارت دیگر موضع گیری دو نظریه هم کیش نسبت به یک پدیده می‌تواند متفاوت باشد بر همین اساس یک پدیده از منظر یک نظریه مساله تلقی می‌شود این در حالی است همان پدیده از نگاه نظریه دیگر پدیده‌ای عادی به شمار می‌رود. بنابراین هنگام استفاده از نظریه‌های موجود برای حل مسائل جامعه باید این نکته توجه داشت که آیا نظریه پدیده مد نظر را به مثابه مساله شناسایی می‌کند یا خیر.

## ۲-۳. نظریه چگونه مسائل بالقوه مرتبط با مساله را پیش بینی می‌کند؟

یکی از ویژگی‌های مهم نظریه‌ها قابلیت پیش‌بینی است زیرا بخش عمده‌ای از پدیده‌های اجتماعی اگرچه در ظاهر طبیعی به نظر می‌رسند اما در بطن خود حامل مسائل و مشکلاتی هستند که در صورت بی‌توجهی به آنها آینده جامعه با چالش مواجهه می‌گردد به همین دلیل یکی از کارکردهای نظریه شناخت مسائل بالقوه از بطن پدیده‌های اجتماعی است. این پرسش که نظریه‌ها چگونه مسائل بالقوه و احتمالی محیط پیرامونی خود را پیش بینی می‌کنند؟ حاصل دو پرسش قبلی است یعنی به میزان دیدی که نظریه از پدیده‌های پیرامونی خود دارد و به نوع پدیده‌های که نظریه به عنوان مساله شناسایی می‌کند. از نتیجه این دو گام می‌تواند مسائل بالقوه محیط پیرامونی خود را پیش بینی کند.

برای مثال در نظریه مارکس وجود طبقات اجتماعی، مالکیت خصوصی و نابرابری در بهرمندی از مزایایی اقتصادی به مثابه پدیده‌های مساله آفرین شناسایی شده‌اند، به زعم مارکس پدیده‌های مذکور حامل مسائل حال و آینده جامعه انسانی هستند. در نظریه ماکیاولی بی‌نظمی و فقدان ثبات سیاسی به عنوان یک پدیده مساله آفرین شناسایی می‌شود بنابراین در نظریه ماکیاولی<sup>۱</sup> باید بی‌نظمی و عدم ثبات درمان گردند تا از شکل‌گیری مسائل آینده جلوگیری شود در واقع بخش زیادی از تجویزهای ماکیاولی با پیش بینی او از مساله بالقوه در ارتباط است. (ر.ک. ماکیاولی، شهریار، ۱۳۹۹) در نظریه توماس هابز فقدان اقتدار مرکزی یا همان دولت پدیده‌ای مساله آفرین بود. از نظر هابز فقدان اقتدار انسان را از جامعه مدنی خارج و به وضع طبیعی داخل می‌کند در این صورت جنگ همه به ضد همه اتفاق خواهد افتاد. ثمره نگاه هابز به پدیده‌های اجتماعی مساله آفرین تدوین کتاب لویاتان و نظریه دولت هابز بود. (ر.ک. هابز لویاتان، ۱۳۹۷) در نمونه دیگر می‌توان به نظریه محافظه کارانه آدموند برک<sup>۲</sup> اشاره کرد. برک از جمله اندیشمندان صاحب نامی است که آشکارا مخالف انقلاب فرانسه بود. از نظر برک انقلاب فرانسه آستن مسائل و آغاز بحران‌های بیشمار برای آینده است. آنچه که آدموند برک در اثر مشهورش به نام تفکراتی در باب انقلاب فرانسه می‌نویسد انعکاس دهنده بحران‌های بالقوه انقلاب فرانسه است. (ر.ک. آدموند برک، ۱۳۹۶)

وقتی به دلیل کاهش قدرت دید معرفت‌شناختی مشاهده‌گری نظریه کاهش پیدا کند و نظریه قادر به شناسایی پدیده‌های مساله دار نشود بدون شک چنین نظریه‌ای قادر به شناسایی مسائل بالقوه نیست. برای مثال برخی نظریه‌های روان‌شناسی که با تجویزهای صرفاً تجربه‌گرایانه خلاءهای معنوی جامعه را تسکین می‌دهند قادر نیستند مسائل بالقوه‌ای که از نادیده گرفتن معنویت بوجود می‌آید را شناسایی کنند. همچنین است وضعیت نظریه‌های اقتصادی که با ربا و کسب حرام پاسخ به نیازهای زیستی و نابرابری را توجیه می‌کنند زیرا قادر نیستند پیامدها و مسائل بالقوه برآمده از کسب حرام و ربا را پیش بینی کنند.

1. Karl Heinrich Marx

2. Niccolo Machiavelli

3. Thomas Hobbes

4. Leviathan

5. Edmund Burke

در بین نظریه‌های بومی نیز چنین وضعیتی وجود دارد برای مثال نظریه‌های که لزوم تشکیل حکومت دینی و کسب قدرت دینی در عصر غیبت را متفی می‌دانند این نظریه‌ها نمی‌توانند مسائل احتمالی آینده که از فقدان قدرت و حکومت دینی نشأت می‌گیرد را شناسایی کنند. یا نظریه‌های که فقدان مرزبندی هویتی با دشمن را به عنوان مساله شناسایی نمی‌کنند، قادر نیستند مسائل احتمالی نشأت گرفته از فقدان مرزبندی هویتی را شناسایی کنند.

از آنجا که مسائل بالقوه جامعه در بطن پدیده‌ها و مسائل جاری جامعه قرار دارند بهتر است از نظریه‌های استفاده گردد که قادر به شناسایی این مسائل هستند استفاده از نظریه‌های که قادر نیستند مسائل بالقوه را شناسایی کنند نوعی سرپوش گذاشتن و تسکین مسائل جامعه است، بنابراین هنگام استفاده از نظریه‌های موجود برای حل مسائل جامعه باید توجه داشت که نظریه مورد استفاده به چه میزان قادر به شناخت مسائل بالقوه و حل اساسی مسائل جامعه است در غیر این صورت مسائل جامعه نه تنها حل نمی‌شوند بلکه با انباشتی نامرئی موجب بحران در آینده جامعه می‌شوند.

## ۲-۲. رکن دوم: نظریه و شرح مسائل

در چگونگی شرح مسائل سه موضوع و پرسش مورد توجه قرار می‌گیرد. نخست: توصیف مسائل؛ نظریه چگونه مسائل شناسایی شده را توصیف می‌کند؟ این پرسش به دنبال چیستی و معرفی مسائلی است که نظریه شناسایی کرده است. دوم: تبیین مسائل؛ نظریه چگونه نظام علی و معلولی یا چرایی مسائل شناسایی شده را توضیح می‌دهد؟ هدف این پرسش نشان دادن علل و چرایی شکل‌گیری مسائل است. سوم: معنا بخشی مسائل؛ نظریه چگونه مسائل مورد نظر را معنا بخشی می‌کند. پاسخ به این پرسش نشان می‌دهد که چگونه نظریه مسائل را معنابخشی و به جامعه معرفی می‌کند، به سبب این معنا بخشی نوع و جنس مساله مشخص می‌شود. در ادامه برای توضیح و تطبیق رکن دوم یعنی نظریه و شرح مسائل موضوعات اصلی و پرسش‌های سه‌گانه این رکن بررسی می‌گردد.

### ۲-۲-۱. نظریه چگونه مسائل شناسایی شده را توصیف می‌کند؟

هنگامی که نظریه‌ها مسائل را تشخیص می‌دهند و شناسایی می‌کنند متناسب با زاویه نگاه خود به توصیف و چیستی مسائل می‌پردازند. این بخش بسیار اهمیت دارد زیرا ماهیت و قلمرو موضوعی مساله در اینجا مشخص می‌شود و از این مرحله به بعد نظریه با جامعه و مخاطب خاص خود ارتباط

برقرار می‌کند و با ظرفیت‌های که دارد چیستی مشکل و مساله را برای جامعه معرفی می‌کند. برای مثال یک نظریه مساله جامعه را در بی عدالتی می‌بیند و بی‌عدالتی را به عنوان مساله معرفی و به تصویر می‌کشد. نظریه دیگر مساله جامعه را نه در بی‌عدالتی بلکه در نا امنی می‌بیند و نا امنی را به عنوان مساله به تصویر می‌کشد. در نمونه دیگر نظریه مساله جامعه را بی‌دینی می‌بیند و بی‌دینی را به عنوان مساله معرفی می‌کند. نظریه پرداز دیگر وابستگی به بیگانه را به عنوان مساله جامعه می‌بیند و آن را به عنوان مساله معرفی می‌کند. توصیف و معرفی مساله ارتباط مستقیمی با رکن اول یعنی فهم مساله دارد زیرا نظریه بر اساس قدرت شناختی که دارد مساله را به تصویر می‌کشد.

اهمیت توصیف مساله در این است که دو نظریه می‌توانند از یک پدیده مشترک دو توصیف متفاوت ارائه کنند. در این زمینه می‌توان به نظریه‌های لیبرالیستی اشاره کرد که بر اساس این نظریه‌ها پدیده جنگ و خونریزی در منطقه غرب آسیا همان فرآیند گذار به دموکراسی است یا به گفته کاندولیزا رایس وزیر امور خارجه سابق آمریکا این جنگ‌ها همان درد زایمان خاورمیانه جدید است. از نگاه نظریه‌های لیبرالیستی این درد مقدمه آزادی و لیبرال شدن دولت‌های منطقه غرب آسیا است. این در حالی است که بر اساس نظریه‌های اندیشمندان دینی و نظریه‌های مبتنی بر مقاومت مساله اصلی منطقه غرب آسیا وابستگی، استعمار و دخالت مستقیم نظام سلطه است.

برای نمونه اگر به مسائل جامعه ایران قبل از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ توجه گردد نظریه‌های متعددی به توصیف و تعریف مسائل آن جامعه پرداخته‌اند و متناسب با توصیفی که از مسائل قبل از ۱۳۵۷ داشته‌اند به تحلیل انقلاب اسلامی پرداخته‌اند. بر اساس نظریه حضرت امام خمینی (ره) مساله اصلی جامعه ایران پیش از انقلاب مساله سلطه اجانب بر سرنوشت مردم و مخالفت رژیم پهلوی با دین اسلام بود. به همین دلیل «استقلال آزادی جمهوری اسلامی» به عنوان شعار اصلی انقلاب اسلامی ثبت گردیده است. این شعار همان به تصویر کشیدن مساله اصلی جامعه ایران توسط بنیانگذار انقلاب اسلامی یا همان پاسخ نظریه انقلاب اسلامی برای حل مسائل اصلی جامعه ایران است. در کنار تصویری که امام خمینی (ره) از مسائل جامعه ایران تصویر می‌کشد، نظریه پردازان دیگری به خصوص اندیشمندان غربی تصاویر متفاوتی از مسائل جامعه ایران پیش از انقلاب ارائه کرده‌اند در نظریه‌های غیر بومی مساله اصلی جامعه ایران را نه سلطه اجانب و مخالفت رژیم با دین اسلام بلکه به مسائلی چون اقتصاد و فقر اولویت داده می‌شود. این نظریه‌ها با تصویری که از مسائل جامعه ایران ارائه می‌دهند عملاً مساله ایران را مساله دین، مذهب و مساله

استقلال نمی‌دانند به همین دلیل در تحلیل انقلاب اسلامی با چالش مواجه می‌شوند چون نتوانسته‌اند تصویری درستی از مسائلی اصلی جامعه ایران ارائه بدهند. تصویرهای اشتباه، ناقص و نارسایی اندیشمندی چون آن لمبتون<sup>۱</sup>، میشل فکو<sup>۲</sup>، تدا اسکاچیل<sup>۳</sup>، نیک آر کدی<sup>۴</sup>، یرواندا آبراهامیان<sup>۵</sup>، جان فوران<sup>۶</sup> و بابی سعید<sup>۷</sup> از انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که این افراد مسائل جامعه ایران پیش از انقلاب را در قالب و چهارچوب مدرنیته به تصویر کشیده‌اند. (ر.ک. گروه نویسندگان، شرق شناسی نوین و انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴) به عبارت دیگر اندیشمندان مذکور با افق دید برآمده از معرفت شناختی مدرن به شناسایی پدیده‌ها و مسائل جامعه ایران پرداخته‌اند. بنابراین بسیار مهم است که یک نظریه مساله شناسایی شده را مبتنی بر چه نظام معرفت شناختی، چگونه و در چه قالبی معرفی و به تصویر می‌کشد. در صورت بی‌توجهی به نوع تصویری که نظریه‌ها از مسائل ارائه می‌کنند نمی‌توان به راه حل صحیحی برای مسائل جامعه پی‌برد، هر چند که نظریه تشابه اسمی و تطابق موضوعی با مساله داشته باشد. بر همین اساس هنگام استفاده از نظریه‌های باید توجه داشت که نظریه مسائل جامعه را چگونه توصیف می‌کند.

## ۲-۲-۲. نظریه چگونه نظام علی و معلولی یا چرایی مسائل را توضیح می‌دهد؟

در اینجا هدف کشف چرایی مساله یا همان رابطه علی و معلولی مساله از دیدگاه نظریه است. به عبارت دیگر هر نظریه‌ای برای تبیین مسائل پیش آمده دیدگاه متفاوتی دارد. متغیرهای زیادی وجود دارند که نظریه‌ها آنها را به عنوان علل مسائل شناسایی می‌کنند. گاهی نظریه علل مساله را فردی و روان شناختی می‌بیند. در چنین نظریه‌ای نظام علی و معلولی مسائل رویکردی روان شناختی پیدا می‌کند. اما نظریه‌ای که علل مسائل را در جامعه و اجتماع دنبال می‌کند نظام علی و معلولی مساله را با تأکید بر محیط و اجتماع توضیح می‌دهد. بحث‌های گسترده در نظریه‌های جامعه شناسی پیرامون نقش عاملیت و ساختار یا نقش‌های خرد و کلان در همین زمینه قابل تحلیل و بررسی است. (ریتزر، ۱۳۹۰: ۵۷۵) پیش فرض‌های که نظریه‌ها در موضوع خیر بودن یا شر بودن

1. Ann Katherine Swynford Lambton

2. Paul Michel Foucault

3. Theda Skocpol

4. Nikki R. Keddie

5. Yerwanda Abrahamian

6. John Foran

7. Bobby Said

ذات انسان دارند نیز نظام علی و معلولی متفاوت تری را شناسایی می‌کنند. همچنین نظریه‌های اجتماعی که نقش علل داخلی در شکل‌گیری مساله می‌پذیرند نظام علی و معلولی متفاوت تری نسبت به نظریه‌های دارند که بر نقش علل خارجی در شکل‌گیری مساله تأکید می‌کنند.

در نظریه‌های اسلامی معمولاً علل مسائل تک بعدی نیست بلکه دو عامل درونی و بیرونی در تولید و خلق مسائل نقش دارند این واقعیت را می‌توان در اندیشه متفکران بزرگ اسلامی مشاهده کرد: «هر انسانی در درون خود یک نفس سرکش دارد... اگر ظلم در دنیا هست، ناشی از بدمستی غرائز و نفسانیات یک یا چند نفر یا یک مجموعه است؛ اگر فحشاء در دنیا هست، همین جور؛ اگر اهانت به انسان و پامال کردن کرامت انسان در دنیا وجود دارد، همین جور» (سید علی خامنه‌ای، هفدهمین اجلاس نماز: ۱۳۸۷/۰۸/۲۹) ثمره موانع درونی انسان و جوامع انسانی شکل‌گیری موانع بیرونی است از بین موانع بیرونی مهمترین مانع انکار معنویت و جهان غیر مادی است: «بدترین خارهای طریق کمال و وصول به مقامات معنویه، که از شاهکارهای بزرگ شیطان قطع‌الطریق است، انکار مقامات و مدارج غیبیه معنویه است، که این انکار و جحود سرمایه تمام ضلالت و جهالات است» (امام خمینی (ره)، ۱۳۹۵: ۵۰۷) بنابراین برای شناخت عملکرد نظریه‌ها و سنجش کارآمدی یک نظریه در حل مسائل جامعه لازم است به نوع نگاه نظریه به نظام علی و معلولی مساله توجه صورت گیرد.

### ۲-۳. نظریه چگونه مسائل مورد نظر را معنا بخشی می‌کند؟

یکی از کارکردهای مهم و تأثیرگذار هر نظریه معنا بخشی به مسائل است، منظور از معنا بخشی تولید ادبیات و مفاهیم لازم برای روشن کردن معنای مساله است. زیرا نشان دادن وضعیت غیر طبیعی و نامطلوب مساله در قالب مفاهیم امکان پذیر می‌شود. نظریه‌ها برای معنا بخشی به مساله دوگانه‌های مفهومی تولید می‌کنند به وسیله دوگانه‌های ساخته شده معنای منفی یا مثبت مورد نظر خود نسبت به مساله را تثبیت می‌کنند. برای مثال فارابی برای معنا بخشی به مسائلی که در جوامع انسانی مشاهده کرده بود با ساخت مفاهیمی چون «مدینه فاضله» و «مدینه‌های غیر فاضله» وضعیت غیر طبیعی جامعه را نشان داد (ر.ک، فارابی، ۱۹۸۶) و به وسیله این مفاهیم مسائل جامعه را معنا بخشی کرد. اهمیت معنا بخشی به مساله و مفاهیم مرتبط با مساله به میزانی است که می‌تواند مسیر تحولات علمی و اجتماعی را به سمت دلخواه نظریه‌پرداز پیش ببرد. برای نمونه دکارت برای پاسخ به مسائل معرفت‌شناختی که مشاهده کرده بود و برای حل این مسائل به باز

سازی معنای عقل پرداخت مهمترین اقدام دکارت تنزل دادن بُعد وجودی عقل بود، وقتی دکارت موفق شد جایگاه عقل را به وصفی از اوصاف انسان تنزل دهد این معنا بخشی دکارت مسیر را برای کانت فراهم کرد تا کانت بُعد متافیزیکی و متعالی عقل را انکار کند و در نهایت عقل را به امری ذهنی و استعلایی تنزل بدهد این روند معنا بخشی به عقل که نوعی مرگ متافیزیک را ترویج می‌کرد به وسیله نوکانتی‌ها به عقلی برساخته و پدیده‌ای تاریخی تقلیل پیدا کرد، در نهایت آگوست کنت محصول معنا بخشی مذکور را برداشت کرد. آگوست کنت تحت تأثیر معنای کانتی عقل با معنا بخشی پوزیتیویستی مفهوم «ساینس» را به عنوان علم معرفی کرد. (پارسا نیا، ۱۴۰۱: ۹۱-۹۵)

این معنا بخشی از علم که نظریه پردازان غربی برای حل مسائل خود به آن دامن زدند مسیر تحولات علمی جهان را دگرگون کرد.

در صورتی که نظریه نتواند معنا بخشی مناسبی از مسائل ارائه کند نمی‌تواند ادبیات لازم و کافی را برای طرح و عمومی کردن مساله بیان کند. نظریه‌های علوم انسانی تمدن غرب در زمینه معنا بخشی به مسائل به صورت قابل توجهی قوی و موفق ظاهر شده‌اند. برای مثال معنا‌های مانند تروریسم اسلامی، تحجر، جهان سوم، بنیادگرایی از مواردی است که نظریه‌های غرب با معنا بخشی به مسائل مرتبط با جهان اسلام موفق شده اند چهره منفی و غیر قابل تعاملی از دین اسلام معرفی کنند. در اثر همین معنا بخشی‌ها است که بخش عمده‌ای از مسلمان نمی‌توانند مسائلی که استکبار برای جهان اسلام درست کرده است را ببینند. زیرا نظریه‌های غربی با معنا بخشی هنرمندانه مشکلات و مسائل جهان اسلام را متعلق به خود مسلمانان معرفی کرده‌اند.

ویژگی اصلی معنا بخشی مصادره معنای مفاهیم مرتبط با مسائل است. وقتی پدیده‌ای معنا بخشی می‌شود و برچسب‌های منقی یا مثبت به آن زده می‌شود به راحتی نمی‌تواند از معنای که گرفتار آن شده است رهایی پیدا کند. برای نمونه مسائل مرتبط با آزادی، عدالت، حقوق بشر، دمکراسی و توسعه بیش از هر چیز به وسیله نظریه‌های غربی معنا بخشی شده‌اند به همین دلیل هر اندیشمند یا پژوهشگری که می‌خواهد در باره مسائل مرتبط با آزادی، عدالت، حقوق بشر و... کار علمی انجام بدهد در گام اول به معنا‌های توجه می‌کند که به وسیله نظریه پردازهای غربی ارائه شده‌اند و این همان سلطه مفاهیم در قلمرو علم است.

## ۲-۳. رکن سوم: نظریه و پذیرش مسائل



در چگونگی پذیرش مسائل سه موضوع و پرسش مورد توجه قرار می‌گیرد. **نخست**؛ نظریه و چگونگی خویش انگاری مسائل؛ یعنی نظریه چگونه و به چه میزان مسائل مورد نظر را مرتبط با قلمرو موضوعی خود می‌داند. چه بسا نظریه‌ای قادر به فهم و شرح مساله‌ای باشد اما چنین مساله‌ای را خارج از حوزه مسئولیت و قلمرو پاسخ‌گویی خود می‌داند در نتیجه الزامی برای حل و پاسخ‌گویی به آن نمی‌یابد. **دوم**؛ نظریه و چگونگی اهمیت و اولویت‌بندی مساله، در صورتی که نظریه مساله مورد نظر را در قلمرو موضوعی خود بدانند اهمیت و اولویت‌بندی حل مساله را مشخص می‌کند. **سوم**؛ نظریه و نسبت سنجی مساله است. یعنی نظریه، مساله پیش آمده را چگونه با وضعیت مطلوب خود نسبت سنجی می‌کند.

### ۲-۳-۱. نظریه چگونه یک مساله را در قلمرو موضوعی خود وارد می‌کند؟

هنگام مواجهه نظریه‌ها با مسائل تأملات زیادی نسبت به پذیرش مساله انجام می‌گیرد از جمله اینکه آیا این مساله در قلمرو موضوعی نظریه قرار می‌گیرد. نظریه‌ها به دلایل مختلف مسائل را از قلمرو موضوعی خود خارج می‌کنند. دلیل اول این است که نظریه‌ها برخی مساله را قابل حل نمی‌دانند لذا چنین مسائلی را از قلمرو خود خارج می‌کنند برای مثال بر اساس نظریه پوپر در فلسفه علم نظریه‌های که قابلیت ابطال پذیری نداشته باشند از چرخه علم خارج می‌شود در نتیجه مسائل مرتبط با چنین نظریه‌های قابل حل نیستند. (ر.ک. پوپر، ۱۳۷۵) در نمونه دیگر می‌توان به نظریه‌های لیبرالیسم کلاسیک اشاره کرد که نابرابری را به عنوان ویژگی طبیعی جامعه می‌شناسند بنابراین مساله نابرابری مساله غیر قابل حل است در نتیجه نظریه‌های لیبرالیستی چنین مساله را در قلمرو موضوعی خود وارد نمی‌کنند. دومین دلیلی که نظریه‌ها مسائل را از قلمور موضوعی خود خارج می‌کنند تاثیر نداشتن حل مساله است وقتی نظریه حل مساله را تأثیرگذار نمی‌داند پرداختن به چنین مساله‌ای را نمی‌پذیرد مانند مسائل مرتبط با متافیزیک که نظریه‌های پوزیتیویستی حل مسائل متافیزیک را علمی نمی‌دانند و قائل به نقش آفرینی این نوع از مسائل نیستند. بنابراین مسائل مرتبط با متافیزیک را در قلمرو موضوعی خود وارد نمی‌کنند. سومین دلیلی که نظریه از پذیرش مساله خودداری می‌کنند بحث وظیفه و تکلیف نسبت به حل مساله است برای مثال نظریه‌های که قائل به عدم تشکیل حکومت در عصر غیبت هستند مسائل مرتبط با فقدان حکومت از جمله مقابله با رواج ظلم و ستم را وظیفه خود نمی‌دانند زیرا قائل هستند رواج ظلم و فساد زمینه ساز ظهور حضرت حجت (عج) است. تفکرات انجمن حجّتیّه ثمره این طیف از نظریه‌ها است. دلیل

چهارمی که نظریه‌ها از پذیرش مساله خود داری می‌کنند سنجش منفعت و زیان است. به عبارت دیگر نظریه پرداختن به مساله‌ای که برایش منفعت ندارد را نمی‌پذیرد و پاسخ به چنین مساله را ثمربخش نمی‌داند، برای مثال نظریه‌های که قائل به سازش با نظام سلطه هستند مساله فلسطین را مساله خود نمی‌دانند زیرا قرار گرفتن در مقابل نظام سلطه را به لحاظ سود و زیان منطقی نمی‌بینند به همین دلیل امروزه بسیاری از نظریه سیاسی و امنیتی درون جهان اسلام توجهی به اشغالگری رژیم صهیونیستی ندارند. این بی‌توجهی همان عدم خویش‌انگاری مساله است. یعنی این نظریه‌ها مساله فلسطین را مساله خود نمی‌دانند.

## ۲-۳-۲. نظریه چگونه اهمیت و اولویت مساله پیش آمده را مشخص می‌کند؟

نظریه‌های علمی وقتی مسائل را در قلمرو موضوعی خود وارد می‌کنند اهمیت و اولویت مساله را نیز مشخص می‌کنند. به عبارت دیگر نظریه‌ها می‌توانند توضیح بدهند که چرا مساله مورد نظر مهم است و چرا حل مساله مورد نظر ضروری است. اهمیت و ضرورت مساله یا اصلی و فرعی کردن مسائل بیش از هر چیز مرتبط با آثاری است که حل مساله به دنبال دارد. برای مثال در نظریه‌های اجتماعی که مبنای سکولار دارند مسائل مرتبط با دین مسائلی فردی و غیر اجتماعی هستند در نتیجه پرداختن به مسائل دینی و حل این مسائل در عرصه اجتماعی اهمیت و اولویت ندارد چرا که اصل ورود دین به عرصه اجتماع و حل مسائل اجتماع بر اساس دین را نمی‌پذیرند، در نتیجه حل مسائل اجتماعی مرتبط با دین را تأثیرگذار نمی‌دانند. بخش عمده نظریه‌های تجدد خواهانه تمسک به بنیان‌های فرهنگ بومی و اسلامی را عامل عقب افتادگی جامعه می‌دانند به همین دلیل از دیدگاه چنین نظریه‌های تلاش برای حل کردن مسائل ارزشی و فرهنگی جامعه تلاشی بی‌فایده بلکه مشکل‌زا است. افرادی مانند میرزا ملکم خان با دیدگاه غربی شدن همه جانبه ایران، میرزا فتحعلی آخوند زاده با دیدگاه لزوم پذیرش بی‌چون و چرایی برتری تمدن غرب، سید حسن تقی زاده با دیدگاه لزوم ترویج بلاشرط تمدن اروپا از مصادیقی هستند که در نظریه‌ها و دیدگاه‌های آنها اهمیت و اولویت مسائل جامعه مطابق با فرهنگ بومی و اسلامی مشخص نمی‌شود. (ر.ک. گروه نویسندگان، مولفه‌های غرب گرایی در تاریخ تحولات ایران، ۱۳۸۱) این نوع نظریه‌ها ناگفته مساله اصلی جامعه ایران را در عدم تقلید از غرب می‌بینند بر همین اساس مهمترین مساله برای توسعه از نگاه این نظریه‌ها کنار گذاشتن خط و مرزهای هویتی و یکی شدن با فرهنگ هژمون غرب است. این در حالی است که نظریه‌های انقلابی که با انقلاب اسلامی رواج پیدا کرد

مهمترین و بزرگترین مساله جامعه ایران تقلید از تمدن غرب و وابستگی فکری و عملی به غرب است. برای مثال در نظریه اقتصاد مقاومتی قطع وابستگی و به حداقل رساندن وابستگی یک ضرورت است زیرا وابستگی به سیستم‌های مرتبط با نظام سلطه آثار و پیامدهای گوناگونی در پی دارد که نمی‌توان بدون قطع وابستگی امیدوار به حل مساله بود.

همچنین اهمیت و اولویت هر مساله تابعی از سطح تأثیر آن مساله است. برخی مسائل سطح تأثیرگذاری فردی و محدود دارند اما برخی از مسائل سطح تأثیر اجتماعی دارند طبیعی است که مسائل تأثیرگذار اجتماعی از اهمیت و اولویت بالاتری برخوردار هستند. برای نمونه مساله اشغال فلسطین به دلیل تأثیری گذاری جهانی بر امت اسلامی و جهان اسلام به لحاظ سطح و الویت در بالاترین اهمیت و اولویت قرار دارد در اندیشه رهبران انقلاب اسلامی فلسطین کلید رمز آلود حل مسائل جهان اسلام است. «قضیه‌ی فلسطین کلید رمز آلود گشوده شدن درهای فرج به روی امت اسلامی است و همه‌ی دنیای اسلام باید مسأله‌ی فلسطین را مسأله‌ی خود بدانند.» (سید علی خامنه‌ای، سومین کنفرانس بین‌المللی قدس، ۲۵/۰۱/۱۳۸۵)

### ۲-۳-۳. نظریه چگونه مساله را با وضعیت مطلوب خود نسبت سنجی می‌کند؟

هر نظریه علمی در رویکرد هنجاری خود برای ارائه تجویز نیازمند نسبت سنجی مساله با وضعیت مطلوب است. لازمه این نسبت سنجی نشان دادن فاصله مساله با وضعیت مطلوب است به عبارت دیگر نظریه باید وضعیت خلاء بوجود آمده در اثر مساله را به تصویر بکشد در غیر این صورت نمی‌تواند مسیر و شیوه حل مساله را تجویز کند. برای مثال فارابی در نظریه مدینه فاضله انواع مدینه‌ها و مسائل آنها را به تصویر می‌کشد و نسبت مساله هر مدینه را با مدینه فاضله مشخص می‌کند. این نسبت سنجی مساله نسبت به هر نظریه‌ای نیز صادق است. آرمان‌ها و اهداف متعالی نظریه پرداز نقش تعیین کننده‌ای در نسبت سنجی مساله با وضعیت مطلوب دارد. برای مثال آرمان‌های یک جامعه دینی متفاوت از آرمان‌های یک جامعه سکولار است. نظریه پرداز در جامعه دینی وضع مطلوب را در فراگیر شدن آموزه‌های دین می‌بیند (ر.ک. جوادی آملی، ۱۳۹۰) این در حالی است که نظریه پرداز در جامعه سکولار وضع مطلوب را در برچیدن شدن آموزه‌های دینی از سطح جامعه تعریف می‌کند. بنابراین نظریه اجتماعی تولید شده در جامعه سکولار نمی‌تواند نسبت مشخص و هماهنگی با مسائل جامعه دینی داشته باشد زیرا صراط و مسیری که در جامعه سکولار در پیش گرفته می‌شود متفاوت است با مسیر و ریل‌های جامعه اسلامی به همین دلیل برای استفاده از

یک نظریه لازم است دیدگاه نظریه نسبت به وضع مطلوب مورد بررسی قرار گیرد به عبارت دیگر باید مشخص شود که نظریه وضع مطلوب را بر اساس چه آرمان های مد نظر قرار داده است.

## ۴-۲. رکن چهارم: نظریه و حل مسائل

حل مساله تابعی از رکن اول یعنی فهم مساله است با همان عینک معرفت شناسی که نظریه مساله را دیده است با همان عینک به حل مساله می پردازد. در چگونگی حل مسائل سه موضوع مورد توجه قرار می گیرد. نخست: نظریه و چگونگی انتخاب مبنا و پارادایم برای حل مساله؛ یعنی نظریه چگونه و بر اساس چه پارادایمی به دنبال حل مساله است. دوم: نظریه و چگونگی استراتژی های حل مسائل؛ یعنی نظریه چگونه و چه راهبردی برای حل مسائل ارائه می کند. سوم: نظریه و چگونگی روش حل مساله؛ یعنی نظریه چگونه روش ها و راهکارهای حل مسائل را پیشنهاد می کند؟

### ۴-۲-۱. نظریه چگونه مبنا و پارادایم حل مسائل را تعیین می کند؟

یکی از مهمترین گام های نظریه برای حل مساله تجویز پارادایمی یا تجویز مبنایی است. تجویز پارادایمی از پیش فرض های فلسفی و معرفت شناختی نظریه پرداز نشأت می گیرد. راهی که نظریه برای حل مساله نشان می دهد از تلقی معرفت شناختی نظریه پرداز سرچشمه گرفته است. اینکه نظریه برای حل مساله به کدام مرجع و منبع معرفتی استناد می کند یا از کدام مکتب معرفتی برای حل مساله الهام می گیرد همه نشان دهنده نوع پارادایمی است که نظریه برای حل مساله استفاده می کند. از مجموعه گزاره های مبنا که نظریه در تحلیل و تبیین پدیده های اجتماعی از آنها استفاده می کند می توان نوع پارادایم تجویزی نظریه را شناسایی کرد. برای نمونه نوع نگاه مرتبط با بدهت تحقق واقعیت های خارجی، امکان دست یابی به حقیقت و نوع رابطه پدیدار و پدیده، ارتباط حقیقت با ذهن و عین، پذیرش یا عدم پذیرش شکاکیت و نسبی گرایی، پذیرش یا رد مبنایی تردید ناپذیر و یقینی، نوع رابطه معرفت شناختی و هستی شناختی، معیار صدق و کذب قضایا (حسین زاده، الف، ۱۳۹۶: ۱۲۶-۱۴۰) از جمله مواردی است که تأمل در آنها موجب شناخت مبنا و پارادایم نظریه می شود.

مهمترین نکته شناخت پارادایم یا مبنا در این است که هر پارادایم پیامد و نتیجه مختص به خود را دارد به همین دلیل نمی توان بدون شناخت پارادایم نظریه انتظار حل مسائل را داشت. برای نمونه

وقتی نظریه پارادایم تجربه گرایی، فیزیکیالیسم (و آمپریسم) را به عنوان مبانی حل مساله تجویز می‌کند نمی‌توان از چنین نظریه‌ای انتظار داشت که بتواند مسائل مرتبط با جامعه اسلامی را حل کند. زیرا گزاره‌های بنیادینی که نظریه از آنها الهام می‌گیرد نسبت به پدیده‌های اجتماعی و سیاسی نگاه منحصر به فرد خود را دارند چرا که موضوع و محمول مساله و رابطه بین موضوع و محمول را از دیدگاه پارادایمی خود مشخص می‌کنند، در نتیجه راه‌حل‌های که نظریه‌ها ارائه می‌کنند به مثابه روبنا‌های هستند که اساساً نمی‌توانند از مبانی خود جدا گردند. (حسین زاده، الف، ۱۳۹۶: ۸۵)

در عرصه علوم انسانی چهار پارادایم غالب حضور دارند. پارادایم اثبات گرایی که گزاره‌های قابل استفاده در علوم طبیعی را به عرصه اجتماعی وارد می‌کند و مطابق با آنها به تجویز حل مسائل می‌پردازد. این پارادایم با آگوست کنت یعنی از ابتدای قرن نوزدهم رواج علمی پیدا کرد. پارادایم تفسیرگرایی دومین پارادایمی است که در عرصه علوم انسانی وجود دارد. تفسیرگرایی با تمایز قائل شدن بین علوم طبیعی و اجتماعی کنش اجتماعی با معنا را به عنوان معیار می‌پذیرد و متناسب با آن به حل مسائل اجتماعی و سیاسی می‌پردازد. پارادایم تفسیرگرایی بیشتر با دیدگاه ماکس وبر شناخته و معرفی شده است. پارادایم انتقادی سومین پارادایم فعال در عرصه علوم انسانی است. پارادایم انتقادی به دنبال تبیین و تنظیم نظمی جدید مبتنی بر فرارفتن از وضع موجود به وضع مطلوب است عقاید کارل مارکس نماینده مناسبی برای معرفی پارادایم انتقادی است. (رک، بلیکی، پارادایم‌های تحقیق در علوم انسانی، ۱۳۹۶) در مقابل پارادایم‌های سه گانه فوق پارادایم برآمده از معرفت‌شناسی اسلامی است که با تجمیع منطقی منابع معرفت اعم از تجربه، عقل، شهود و وحی به دنبال ارائه راه حل بنیادین و حکمت محور مسائل اجتماعی و سیاسی است.

## ۲-۴-۲. نظریه چگونه و چه استراتژی برای حل مساله ارائه می‌کند؟

منظور از استراتژی‌های روش شناختی کشف قواعد کلان حل مساله است که در مبانی نظریه نهفته است. سازگاری قاعده حل مساله با مبانی نظری چیزی است که می‌توان آن را استراتژی حل

1. Physicalisme
2. empiricism
3. Positivisme
4. Interpretivism
5. critical theory

مساله نامید. استراتژی در اینجا نشان دادن و انتخاب درست مسیر برای حل مساله است. نظریه‌ها با توجه به شناختی که از موضوع و محمول مساله بدست می‌آورند به نتایجی دست پیدا می‌کنند که در نتیجه آن گاه حل مساله از طریق توصیف امکان پذیر می‌شود در این صورت استراتژی استقرایی مطرح می‌شود. گاه حل مساله از طریق تبیین مساله امکان پذیر است که نظریه استراتژی قیاسی را تجویز می‌کند. گاه حل مساله از طریق تغییر و ترکیب امکان پذیر می‌شود در این صورت ترکیبی از استراتژی قیاسی و استقرایی تجویز می‌شود.

نظریه‌های مبتنی بر پارادیم پوزیتویستی که مشاهده و تجربه را در اولویت قرار می‌دهند عمدتاً برای حل مساله روش‌های استقرایی را تجویز می‌کنند. نوع استقرایی که در انجام پژوهش‌های علوم انسانی مطرح می‌شود تنها به حواس انسانی محدود نمی‌شود بلکه مجموعه مشاهده مستقیم و غیر مستقیم را در بر می‌گیرد مانند استفاده از داده‌ها و اطلاعاتی که پیرامون مساله وجود دارد (بلیکی، ۱۳۹۶: ۲۴۹) برای نمونه قائلین به استراتژی استقرایی می‌نویسند: «اگر بخواهید یک دانشمند خوب باشید، باید از تجربه‌گرایی خام تبعیت کنید، بدین معنا که همه پیش پندارها در مورد آنچه می‌خواهید مطالعه کنید را کنار بگذارید» (همان: ۲۴۹) آنچه که فرانسیس بیکن در کتاب ارغنون جدید به عنوان بت‌های چهارگانه (بت‌های قبیله، بت‌های غار، بت‌های بازار، بت‌های نمایش) مطرح می‌کند (ر.ک. بیکن، ۱۳۹۲) همان کنار گذاشتن کلیه پیش پندارهای ذهنی است. که به وسیله امیل دورکیم در جامعه‌شناسی ترویج گردیده است.

نظریه‌های که مبتنی بر پذیرش فرارویات شکل می‌گیرند با تجویز استراتژی قیاسی از قوانین، قاعده‌ها و گزاره‌های تثبیت شده و پذیرفته شده برای حل مسائل استفاده می‌کنند. در استراتژی استقرایی ارزش و پیش داورها در حل مساله دخالت دارند چون به عنوان بخشی از مقدمه قیاس مورد استفاده قرار می‌گیرند. برای مثال نظریه‌های که با اتکا به ایدئولوژی‌ها قوام می‌یابند همواره از گزاره‌های برخوردار هستند که برای حل مسائل از آن گزاره به عنوان مقدمه استفاده می‌کنند.

برخی از نظریه‌های برای حل مسائل استراتژی استقرایی و قیاسی را ترکیب می‌کنند. همانگونه که برخی نظریه پردازان در منطق علم در جامعه‌شناسی استفاده از استراتژی ترکیبی را توصیه می‌کنند. به طور کلی دیدگاه‌های که علم را فرآیندی و حل مساله را حاصل پلکان استقرا و قیاس می‌دانند روش ترکیبی را ترجیح می‌دهند. (بلیکی، ۱۳۹۶، ص ۲۸۲) استراتژی‌های دیگری

مانند تفهیمی و پس کاوی مطرح می‌شود که تأمل در آنها نشان می‌دهد که خود نوعی استراتژی ترکیبی هستند چرا که از منطق چرخه‌ای و رفت و برگشتی تبعیت می‌کنند. بنابراین مهم است هنگام استفاده از یک نظریه در عرصه علوم انسانی و به طور خاص در علوم اجتماعی استراتژی استفاده شده با مبانی و رویکردهای نظریه مورد نظر هماهنگ باشد. این شناخت به ظرفیت‌های نظریه در حل مسائل تأثیرگذار است.

### ۲-۴-۳. نظریه چگونه روش‌ها و راهکارهای حل مسائل را پیشنهاد می‌کند؟

ورود به عرصه روش به معنای شروع عملیات حل مساله است. برای مثال وقتی متخصص و جراح قلب بیمار خود را ویزیت می‌کند، مشکل را تشخیص و تشریح می‌کند قابلیت و توان خود را برای حل مساله اعلام می‌کند و در نهایت روش درمان را شروع می‌کند. این روش درمان متناسب با تشخیصی که پزشک داده است انتخاب می‌شود گاهی یک بیمار برای درمان نیازمند عمل قلب باز است گاهی بیمار به وسیله مصرف دارو درمان می‌شود. این مثال به خوبی نسبت نظریه با روشی که نظریه برای حل مساله تجویز می‌کند را نشان می‌دهد. زیرا نظریه متناسب با تشخیص، شرح و پذیرش مساله روش چگونگی حل مساله را تجویز می‌کند.

به طور کلی نظریه‌ها در سه زمینه روش حل مساله را تجویز می‌کنند. نخست: روش حل مساله به لحاظ منابع معرفت؛ یعنی نظریه استفاده از کدام منبع معرفتی را برای حل مساله تجویز می‌کند. منابع معرفتی عبارتند از: حس یا تجربه، عقل، شهود یا عرفان، نقل یا وحی تجویز هر کدام از منابع مذکور نوع روش و ماهیت روش را مشخص می‌کند. برخی نظریه‌ها به لحاظ منبع معرفتی روش ترکیبی را توصیه می‌کنند یعنی مجموعه منابع معرفتی را قابل استفاده می‌دانند. دوم: روش حل مساله به لحاظ هدف پژوهش؛ یعنی نظریه متناسب با هدف بنیادی یا کاربردی مساله نوع روش را تجویز می‌کند. سوم: روش حل مساله متناسب با محتوای مساله؛ در صورتی که محتوای مساله را کمی ببیند روش‌های کمی را تجویز می‌کند. اگر نظریه محتوای مساله را کیفی شناسایی کند روش‌های کیفی را توصیه می‌کند.

موضوع دیگری که در تجویز روش از سوی نظریه وجود دارد رابطه نظریه با سوژکتیو یا ابژکتیو بودن روش است. رابطه نظریه با روش به لحاظ منابع معرفت ابژکتیو است یعنی روش به لحاظ معرفت جدا و مستقل از فاعل شناسا و نظریه قرار دارند فقط نظریه با تشخیصی که دارد آنها را تجویز می‌کند برای مثال روش تجربی روشی مستقل است وقتی نظریه آن را توصیه می‌کند به

عنوان بخشی از نظریه نیست بلکه به عنوان ابزاری که نظریه آن را موثر شناخته و معرفی می‌کند. (حسین زاده، ب، ۱۳۹۶: ۵۷) این در حالی است که رابطه نظریه با روش‌ها به لحاظ هدف سوژکتیو است یعنی روش به لحاظ هدف مستقل از فاعل شناسا نیستند زیرا این روش‌ها بر اساس هدفی که نظریه دارد قوام پیدا می‌کنند برای مثال نظریه متناسب با مبانی و پارادایمی دارد یک مساله را بنیادی یا کاربردی معرفی و روش مناسب با آن را تجویز می‌کند. رابطه نظریه با روش‌ها به لحاظ محتوا نیز رابطه ای ایژکتیو است.

### نتیجه‌گیری

در این مقاله رویکردی انتقادی و شناختی علمی با موضوع چگونگی مواجهه نظریه‌های علوم انسانی با مسائل جامعه مورد توجه قرار گرفت. مقاله حاضر به نوعی شناخت عملکرد نظریه را مد نظر قرار داده است. به دلیل تعدد و تفاوت تئوری‌های علوم انسانی موجود در جامعه وجود روشی علمی برای شناخت و چگونگی عملکرد این تئوری‌ها ضروری است. روش تحلیل تئوری که در این مقاله ارائه گردید به بخشی از این ضرورت و نیاز پاسخ می‌دهد. روش تحلیل تئوری با طرح دوازده پرسش با عبور از صورت ظاهری نظریه به ماهیت حقیقی نظریه توجه می‌کند. پاسخ به پرسش‌های دوازده گانه امکان شناخت حقایق زیر را نسبت به نظریه و عملکرد نظریه‌ها مشخص می‌کند؛

#### ۱- شناخت نوع و ماهیت نظریه؛ در واقع روش تحلیل تئوری ماهیت توصیفی یا تجویزی

نظریه را به تصویر می‌کشد. اگر نظریه صرفاً به توصیف مساله بسنده کرده است در این صورت مشخص می‌شود که نظریه به رکن اول و دوم یعنی فهم نظریه و شرح نظریه اکتفا کرده است. در نتیجه نمی‌توان از چنین نظریه‌های انتظار تجویزهای حل مساله را داشت. در صورتی که نظریه علاوه بر توصیف مساله به عرصه تجویز ورود کرده باشد در چنین شرایطی رکن سوم یعنی پذیرش مساله و رکن چهارم یعنی حل مساله در نظریه وجود دارند. در هر دو صورت اعم از توصیفی بودن یا تجویزی بودن روش تحلیل تئوری بستری مناسب برای شناخت نوع و ماهیت نظریه است. این شناخت کمک می‌کند تا استفاده کنندگان نظریه نسبت به نظریه مورد نظر آگاهی مبایبی پیدا می‌کنند.

#### ۲- شناخت سطح انتظار از نظریه؛ روش تحلیل تئوری با تحلیل ابعاد و ظرفیت‌های نظریه

نشان می‌دهد که از نظریه مورد نظر به چه میزان باید انتظار داشت و ظرفیت نظریه برای حل



مسائل چقدر است. این روش کمک می‌کند و توضیح می‌دهد از نظریه‌های که به دلیل انکسار شناختی قادر به توصیف و به تصویر کشیدن مساله نیستند نباید انتظار کارآمدی نسبت به حل مسائل را داشت. چنین نظریه‌های ظرفیت شناخت روشمند مسائل و تبیین نظام علی معلولی درستی از مسائل ندارند. در نهایت چنین نظریه‌های قادر به تولید ادبیات و مفاهیم لازم برای روشن کردن معنای مساله نیستند.

**۳- شناخت میزان تناسب نظریه و مساله؛** روش تحلیل تئوری نشان می‌دهد که یک نظریه فارق از تشابه اسمی یا تطابق موضوعی به چه میزان با مساله مورد نظر تناسب و ارتباط دارد و به چه میزان نظریه دغدغه حل مساله را دارد. بسیاری از نظریه‌های موجود صرفاً به دلیل تشابه اسمی و تطابق موضوعی به نظام علمی و پژوهشی جامعه ایران اسلامی ورود پیدا کرده‌اند و استفاده از آنها فایده‌ای جز زینت بخشیدن به طرح‌های پژوهشی و آثار علمی ندارد. استفاده بی‌مورد از نظریه به معنای بردن نظریه در مسیری که خود نظریه با آن مسیر نسبتی ندارد.

**۴- شناخت میزان تناسب مبانی نظریه با فرهنگ جامعه؛** از شئون مهم و کارآمدی نظریه‌های علوم انسانی میزان ارتباط مبانی نظریه با فرهنگ جامعه است. روش تحلیل تئوری نشان می‌دهد که یک نظریه چه نسبتی با فرهنگ جامعه دارد. در صورتی که این نسبت معنادار و قابل توجه نباشد کارآمدی نظریه نسبت به حل مسائل چنین جامعه‌ای مورد تردید قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر میزان عینیت‌گرایی نظریه در میزان تناسب نظریه با فرهنگ جامعه مشخص می‌شود.

**۵- ترویج رویکرد نقادی و رواج روحیه پرسشگری نسبت به نظریه‌های موجود؛** روش تحلیل تئوری با ایجاد علامت سوال مرجعیت و قابلیت علمی نظریه‌های موجود را به پرسش می‌کشد. این روش مسیر امکان راستی‌آزمایی رویه‌ها و مفروض‌های برآمده از هژمونی بی‌چون چرایی نظریه‌های موجود در علوم انسانی را امکان‌پذیر می‌کند.

## منابع

- خمینی (امام خمینی ره)، سید روح الله (۱۳۹۵). شرح چهل حدیث، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- سید علی خامنه‌ای، بیانات سومین کنفرانس بین‌المللی قدس و حمایت از حقوق مردم فلسطین، ۲۵/۰۱/۱۳۸۵، دسترسی در: <https://farsi.khamenei.ir/news-content?id=1371>
- سید علی خامنه‌ای، بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در هفدهمین اجلاس نماز، ۸۷/۰۸/۲۹، دسترسی در: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=4490>
- سید علی خامنه‌ای، تفسیر سوره بقره، ۲۴/۰۷/۱۳۷۰، دسترسی در: <https://farsi.khamenei.ir/newspart-print?id=17171&nt=2&year=1370&tid=1264>
- ابو نصر الفارابی، محمد بن محمد (۱۹۸۶). کتاب آراء أهل المدينة الفاضلة، لبنان، بیروت، دارالمشرق.
- اسپریگنز، توماس (۱۴۰۰). فهم نظریه‌های سیاسی، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران، نشر آگه.
- ایمان، محمد تقی (۱۳۹۹). فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- برک آموند (۱۳۹۶). تاملاتی بر انقلاب در فرانسه، تهران، نگاه معاصر
- بشیریه، حسین (۱۳۸۲). تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم: لیبرالیسم و محافظه کاری، تهران، نشر نی.
- بلیکی، نورمن (۱۳۹۶). پارادایم تحقیق در علوم انسانی، ترجمه سید محمد رضا حسینی، محمد تقی ایمان، مسعود ماجدی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- بیکن، فرانسیس (۱۳۹۲). نو ارغنون، ترجمه محمود صناعی، تهران، جامی.
- پارسانیا، حمید (۱۳۹۲). نظریه و فرهنگ: روش شناسی بنیادین تکوین نظریه‌های علمی، راهبرد فرهنگ، ۶(۲۳)، ۸-۲۳.
- پارسانیا، حمید (۱۴۰۱). جهان‌های اجتماعی، قم، کتاب فردا.
- پارسانیا، حمید (۱۴۰۱). فلسفه و روش علوم اجتماعی، قم، بوستان کتاب.
- پوپر، کارل ریموند (۱۳۷۰). منطق اکتشافات علمی، ترجمه سید حسین کمالی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- پوپر، کارل ریموند (۱۳۷۵). حدس‌ها و ابطال‌ها رشد شناخت علمی، ترجمه احمد آرام، تهران، شرکت سهامی انتشار.

- جعفری، محمد تقی (الف: ۱۳۹۹). فلسفه تاریخ و تمدن، قم، ارمغان طبوبی.
- جعفری، محمد تقی (ب: ۱۳۹۹). تحقیقی در فلسفه علم، قم، ارمغان طبوبی.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۰). نسبت دین و دنیا: بررسی و نقد نظریه سکولاریسم، قم، مرکز نشر اسراء.
- حسین زاده، محمد (الف: ۱۳۹۶). فرامعرفت شناسی: پارادایم؛ افسانه یا واقعیت، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- حسین زاده، محمد (ب: ۱۳۹۶). فرامعرفت شناسی: روش تحقیق و روش شناسی پژوهش در معرفت شناسی، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۶.
- ریتزر، جرج (۱۳۹۰). نظریه‌های جامعه شناسی مدرن، تهران، انتشارات جامعه شناسان.
- زرشناس، شهریار (۱۳۹۷). تأملاتی در نقد علوم انسانی، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)
- صدرالمآلهین شیرازی (۱۳۸۲). ملاصدرا، الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه، ترجمه محمد خواجهوی، تهران، نشر مولی.
- فون هایک، فریدریش (۱۴۰۰). قانون، قانونگذاری و آزادی: گزارشی جدید از اصول آزادخواهانه عدالت و اقتصاد سیاسی: سراب عدالت اجتماعی، ترجمه مهشید معیری و موسی غنی نژاد، تهران، دنیایی اقتصاد.
- گروه تاریخ و اندیشه معاصر (۱۳۸۴). شرق شناسی نوین و انقلاب اسلامی، قم، مرکز انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- گروه تحقیقات سیاسی اسلام (۱۳۸۱). مؤلفه‌های غربگرایی در تاریخ تحولات ایران، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ماکیاولی، نیکولو (۱۳۹۹). شهریار، ترجمه داریوش آشوری، تهران، آگاه.
- هابز، توماس (۱۳۹۷). لویاتان، تهران، نی.